

تحلیل اشکال «دو واجب الوجود متفاضل» در پرتو براهین توحید و پاسخ ملاصدرا

سید محمد کاظم میرحسینی^۱، علی اله‌داشتی^۲

چکیده

مسئله یگانگی واجب الوجود از مباحث محوری الهیات فلسفی در سنت اسلامی است و براهین متعددی برای نفی کثرت در مبدأ نخستین اقامه شده است. با این حال، تقریرهای رایج -مانند برهان تمناع و برهان بساطت سینوی- برغم کارآمدی در نفی دو واجب متساوی یا متعارض، در دفع اشکال «دو واجب الوجود متفاضل» کارآمد نیستند. این مقاله با تمرکز بر پاسخ ملاصدرا در *اسفار*، نشان می‌دهد که صدرالمتألهین با انتقال بحث به سطح هستی‌شناسی محض و با اتکا به اصالت وجود، تشکیک وجود و قاعده «القصور يستلزم المعلولیه»، فرض «واجب ناقص» را از درون ابطال می‌کند. از منظر او، هر قصور و تحدید حیثی عدمی دارد و مستلزم وابستگی به علت

محدده است و این وابستگی با وجوب بالذات ناسازگار است. نتیجه آنکه، فرض وجود دو واجب، حتی با در نظر گرفتن تفاوت تشکیکی در مراتب شدت و ضعف، به تناقض می‌انجامد و در نهایت، فرض کثرت در مقام واجب الوجود را دچار ناسازگاری درونی می‌سازد.

کلیدواژگان: واجب الوجود، توحید، اشکال تفاضل، اصالت وجود، تشکیک وجود، ملاصدرا، حکمت متعالیه.

مقدمه

اصل توحید و یگانگی واجب الوجود، سنگ بنای ادیان ابراهیمی و نیز گوهر و غایت قصوای نظامهای فلسفی و عرفانی در سنت اسلامی

۱. دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول)؛

smk.mirhasani@stu.qom.ac.ir

۲. استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران؛ alibedashti@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۴/۱ نوع مقاله: پژوهشی

DOR: 20.1001.1.15600874.1405.31.4.5.9

است. از اینرو، فیلسوفان مسلمان همواره کوشیده‌اند با اقامهٔ براهین عقلی متقن، وحدانیت مبدأ نخستین را مدلل سازند. تاریخ فلسفهٔ اسلامی شاهد تکامل و تعمیق تدریجی این براهین بوده است. متکلمان، با طرح برهان تمانع، سعی کرده‌اند از راه فرض تخصیص و ممانعت دو ارادهٔ مستقل، تعدد خدایان را نفی کنند. پس از آن، فلاسفهٔ مشاء، بویژه ابن‌سینا، با تعمیق بحث و انتقال آن به ساحت وجودشناسی، از طریق برهان وحدت از راه بساطت محضه و نفی هرگونه ترکیب در ذات واجب، گامی بلند برای تحکیم پایه‌های عقلی توحید برداشتند. با این حال، بسیاری از این براهین سنتی، آگاهانه یا ناآگاهانه، ناظر به نفی دو واجب‌الوجود متساوی در کمال، یا متخاصم در اراده هستند. بر این اساس، تاریخ تفکر همواره شاهد طرح شبهات و اشکالاتی دقیق‌تر بوده که لایه‌های عمیق‌تر مسئله را بچالش میکشند.

یکی از هوشمندانه‌ترین و ظریف‌ترین اشکالات، فرض وجود دو واجب‌الوجود متفاضل است؛ فرضی که از دام براهین رایج میگریزد و پرسشی بنیادین را مطرح میسازد: «چرا نتوان دو موجود را تصور کرد که هر دو به ضرورت ازلی موجودند، اما یکی از آنها بحسب ذات بسیط خود، کاملتر و شدیدتر از دیگری باشد؟» بیان دیگر، بنحوی که ملاصدرا در مقام تقریر اشکال متذکر شده، در بدو نظر و پیش از تحلیل

هستی‌شناختی، امتناع ناقص‌تر بودن یکی از دو واجب مفروض، بدیهی بنظر نمی‌رسد؛ «ولا نسلم فی أول النظر امتناع کون الواجب أنقص من واجب آخر» (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۵۵).

برهان تمانع این اشکال را دربرنمیگیرد، زیرا رابطهٔ دو واجب فرضی، رابطه‌ی طولی و مبتنی بر شدت و ضعف است، نه عرضی و مبتنی بر تخصیص. برهان بساطت مشائی نیز در مواجهه با آن با چالش روبروست، زیرا مستشکل میتواند ادعا کند که این تفاضل و تفاوت، به عین بساطت ذات هر یک بازمیگردد و مستلزم ترکیبی زائد بر ذات نیست.

درست در چنین نقطهٔ عطفی است که پاسخ مبتکرانهٔ صدرالمألهین در /سفار، اهمیت و درخشش خود را آشکار میسازد. ملاصدرا بجای تکیه بر مفاهیمی چون اراده، تمانع یا حتی صرف بساطت، مسئله را به عمیق‌ترین لایهٔ فلسفی خود، یعنی به حوزهٔ هستی‌شناسی محض میکشاند. پاسخ او بر پایهٔ تحلیل دقیق مفاهیم «کمال» و «قصور» و نسبت ایندو با «وجود» و «عدم» استوار است. او با طرح قاعدهٔ کلیدی «القصور یستلزم المعلولیه» (نقص وجودی، مستلزم معلول بودن است)، مسیری جدید برای اثبات توحید می‌گشاید که مختص مبانی وجودشناختی حکمت متعالیه است. این برهان نشان می‌دهد که هر موجودی که متصف به «نقص» یا «محدودیت» باشد، آن نقص نمیتواند از ذات

خودش برخاسته باشد، بلکه باید از ناحیه علتی تحدیدکننده بر او عارض شده باشد و چیزی که نیازمند علت است، دیگر واجب‌الوجود نخواهد بود.

مقاله حاضر با تمرکز بر تقریر ملاصدرا در اسفار میکوشد پاسخی را که وی به اشکال «فرض دو واجب‌الوجود متفاضل» ارائه کرده است، بنحو تحلیلی، بازخوانی و ارزیابی کند. نوآوری این پژوهش را میتوان در سه محور اصلی دسته‌بندی کرد: نخست، تبیین این نکته که پاسخ ملاصدرا، برخلاف براهین پیشین، بر پایه نظام هستی‌شناختی خاص او -بویژه اصالت وجود و تشکیک خاصی آن- استوار است و بدون این مبانی قابل فهم نیست؛ دوم، بازسازی ساختار درونی استدلال صدرالمتهلین با تمرکز بر قاعده «القصور یستلزم المعلولیه» و نشان دادن نقش محوری آن در ابطال فرض واجب ناقص؛ سوم، روشن کردن نسبت این برهان با تقریرهای پیشاصدرایی، بگونه‌یی که تمایز روش ملاصدرا از براهین کلامی و مشائی در سطحی بنیانی آشکار شود.

در گام نخست، با گزارش و نقد برهان تمنع و برهان بساطت در سنت کلامی و مشائی، نشان داده میشود که ایندو تقریر کلاسیک، اشکال «دو واجب‌الوجود متفاضل» را بطور قاطع برطرف نمیکند و همین امر ضرورت گذار به چارچوب هستی‌شناختی

صدرایی را موجه مینماید. در گام بعد، مبانی هستی‌شناختی حکمت متعالیه -بویژه اصالت وجود، تشکیک وجود و قاعده «القصور یستلزم المعلولیه»- بمثابه چارچوب نظری پاسخ ملاصدرا تبیین میشود. در ادامه، استدلال محوری صاحب حکمت متعالیه با تکیه بر متن اسفار بصورت تحلیلی و گام‌بگام بازسازی میگردد، بنحوی که پیوند درونی مبانی و نتایج آن ظاهر گردد. در بخش پایانی، با ارزیابی پیش‌فرضهای تصویری و تصدیقی این برهان، جایگاه آن در نسبت با تقریرهای پیشاصدرایی روشن شده و در نهایت، حاصل این تحلیل، بعنوان تقریری متمایز و هستی‌شناختی از توحید ذاتی جمع‌بندی میشود. هدف این پژوهش، فقط گزارش تاریخی نیست، بلکه فهم و تحلیل فلسفی ساختار یکی از دقیقترین پاسخها به مسئله تعدد واجب‌الوجود در سنت حکمت اسلامی است.

۱. تقریر و نقد برهان تمنع و بساطت

سیر تاریخی استدلال بر توحید در سنت اسلامی نشان میدهد که اندیشمندان مسلمان بتدریج از سطح تحلیل افعال و اراده‌های الهی به سطح تحلیل ذات و حقیقت وجود گذر کرده‌اند. این گذار تنها تغییر در صورت استدلال نیست، بلکه پاسخ به اشکالاتی است که رفته‌رفته بر تقریرهای نخستین وارد شده و آنها را به

بازاندیشی در مبانی واداشته است. در این میان، دو برهان محوری در تاریخ الهیات عقلی اسلامی، یعنی «برهان تمانع» در سنت متکلمان و «برهان بساطت» در سنت مشائی (با تقریر ابن سینا)، نقشی تعیین‌کننده در اثبات توحید داشته‌اند و هر یک از ایندو، صورتی خاص از تعدد واجب‌الوجود را نفی میکند. اما با ظهور اشکال «دو واجب‌الوجود متفاضل» - که در گزارش ملاصدرا بصراحت طرح میشود - حدّ دلالت آنها آشکار شده و نیاز به چارچوبی نوین در تحلیل رابطه «وجود»، «کمال»، «نقص» و «علیت» رخ مینماید.

۱-۱. برهان تمانع در سنت کلامی

برهان تمانع ازجمله استدلالهای مشهور در اثبات یگانگی خداوند است. در سنت فلسفی و کلامی، این برهان اغلب بگونه‌یی تقریر شده که علاوه بر توحید رب، به **توحید خالق** و حتی در برخی صورتبندیها، به توحید واجب نیز نظر دارد (طباطبایی، بی‌تا: ۱۷ / ۲۶۶). در پیشینه کلامی، این برهان در آثار معتزله، اشاعره و امامیه آمده است؛ چنانکه اشعری استدلال میکند که اگر دو خدا وجود داشتند، اداره منظم عالم غیرممکن بود، حال آنکه عالم از اتقان برخوردار است (اشعری، ۱۹۵۲: ۱۴). قاضی عبدالجبار نیز با صورتبندی مسئله در قالب نسبت «مقدور واحد» به «دو قادر قدیم»، میگوید: اگر مقدور واحد

باشد، صدور آن از دو قادر ناممکن است و اگر مقدورات متعدد فرض شوند، دست‌کم امکان تمانع و فساد لازم می‌آید (قاضی عبدالجبار، ۱۴۲۲: ۱۸۸). این برهان در تمهید الاصول شیخ طوسی نیز گزارش شده است (مشکوٰۃ‌الدینی، ۱۳۵۸: ۱۹۴-۱۸۸).

در روایتهای منقّح متأخر، مانند تقریر تفتازانی و ایجی، ساختار استدلال چنین است: فرض میکنیم دو «اله» یا دو «واجب» وجود دارند که لازمه الوهیت را دارا هستند و در قلمرو ایجاد و تدبیر، شأن تأثیر دارند. آنگاه در مواجهه با یک «مقدور معین»، یا هر دو بنحو مستقل و بعنوان علت تامّه، همان مقدور واحد را ایجاد میکنند که مستلزم توارد دو علت تامه مستقل بر معلول واحد و محال است، یا تنها یکی را ایجاد میکند که به **ترجیح بلامرجح** می‌انجامد (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۳۸-۳۴).

تفتازانی برای روشن شدن برهان «تمانع»، فرض اراده ضدّین را مطرح میکند: اگر یکی اراده حرکت جسمی را داشته باشد و دیگری اراده سکون آن را، یا هر دو محقق میشوند که مستلزم جمع ضدّین است، یا هیچکدام محقق نمیشوند که ناتوانی هر دو را نتیجه میدهد، یا تنها یکی محقق میگردد که به ناتوانی دیگری و نیز ترجیح بلامرجح منتهی میگردد. او در توضیح نسبت این تقریر با «اله» نیز میگوید: مراد از

«فساد»، یا عدم تحقق عالم است یا بر هم خوردن نظم و تنازع، و در هر دو تقریر، تعدد اله با عالم موجود منسجم ناسازگار خواهد بود (همان: ۳۶-۳۷).

ایجی نیز دو تقریر نزدیک به همین مضمون ارائه میکند: نخست، با تکیه بر «تساوی نسبت مقدورات» به دو اله و امتناع توارد و ترجیح بلامرجح، فرض دو اله را ناممکن میداند؛ دوم، همانند تفتازانی، بر تزامم اراده‌ها در ضدّین انگشت میگذارد و نشان میدهد که یا اجتماع ضدّین لازم می‌آید یا ارتفاع آنها یا عجز یکی از دو اله (ایجی، ۱۳۷۰: ۳۹ و ۴۳). افزون بر این، در پاسخ به این اشکال که میتوان توافق اراده‌های دو اله را فرض کرد، تقریرهای کلامی میگویند صرف امکان مخالفت اراده یکی با دیگری برای استوار شدن امتناع کفایت میکند (عصار، بی‌تا: ۲۴۲-۲۴۳).

برآیند این روایتها آن است که «تعدد اله» در مقام ایجاد و تدبیر، یا به توارد علتین، یا به ترجیح بلامرجح، یا به عجز و فساد نظام می‌انجامد؛ و بدینسان توحید خالق و رب نتیجه گرفته میشود. در عین حال، بخشی مهم از مباحث پسینی درباره این برهان، ناظر به این نکته است که در روایتهای کلامی، اغلب همزمان بر دو تکیه‌گاه «امتناع توارد» و «امتناع تمناع اراده‌ها» اتکا شده است؛ تا آنجا که برخی نقش

اصلی را از آن توارد دانسته و تمناع را قابل تحویل به آن تلقی کرده‌اند (مطهری، بی‌تا: ۱۵۴-۱۵۵؛ دیرباز، ۱۳۸۵: ۱۴۴-۱۱۹). با اینهمه، پرسش بنیادین اینجاست که آیا این تقریرهای کلامی، بمثابه تنها ابزار نفی تعدد، میتواند فرضیاتی را که از دایره «تعارض افعال» بیرونند - نظیر تفاضل در مراتب وجود - را نیز ابطال کند، یا آنکه این برهان در برابر تعدد «طولی» ساکت میماند؟

۲-۱. برهان بساطت نزد ابن‌سینا و مرز آن در برابر تفاضل

فلاسفه مشاء، بویژه ابن‌سینا، با آگاهی از محدودیتهای برهان تمناع، مسئله توحید را به سطح ذات و حقیقت وجود می‌برند. در نظام فلسفی ابن‌سینا، توحید واجب‌الوجود بر مبنای بساطت محض ذات واجب تقریر میشود. اصل اساسی این است که واجب‌الوجود بالذات نمیتواند مرکب از اجزاء و حیثیات واقعی باشد، زیرا هر مرکبی در تحقق خود محتاج اجزاء است و این نیاز با وجوب بالذات منافات دارد. ازاینرو، واجب‌الوجود باید بسیط محض و منزّه از هرگونه ترکیب، اعم از ترکیب خارجی و ترکیب تحلیلی، باشد.

تقریر شیخ‌الرئیس را میتوان چنین خلاصه کرد:

فردا صبر

اگر دو واجب‌الوجود فرض شوند، یا از هر جهت با یکدیگر عینیت دارند یا میانشان تغییری واقعی برقرار است. در فرض نخست، دوگانگی فقط لفظی و اعتباری خواهد بود و کثرت واقعی حاصل نمیشود. در فرض دوم، باید نوعی مابه‌الامتیاز میان آن دو موجود باشد. این مابه‌الامتیاز یا امری زائد بر ذات مشترک است، یا حیثیتی درونی در ذات هر یک.

اگر تمایز بر چیزی مبتنی بر «زائد بر ذات» باشد، هر یک از دو واجب مرکب خواهد بود از یک حیث مشترک (بعنوان مثال وجوب وجود) و یک حیث متمیز. چنین ترکیبی نوعی نیاز به اجزاء یا حیثیات مقوم را در پی دارد و این با وجوب بالذات ناسازگار است. افزون بر آن، اگر امر زائد در تحقق ذات مؤثر باشد، ذات بدون آن تام نیست و در نتیجه نیازمند آن خواهد بود؛ و اگر مؤثر نباشد، وجودش لغو است و نمیتواند منشأ تمایز حقیقی گردد.

اگر تمایز مبتنی بر «حیثیتی درونی» باشد که عین ذات هر یک از دو واجب است، باز مشکل برطرف نمیشود. زیرا هر تمایز واقعی، در تحلیل عقلی، مستلزم تفکیک میان مابه‌الاشتراک و مابه‌الامتیاز است. همین تفکیک تحلیلی، بمعنای پذیرش نوعی کثرت حیثی در ذات است. بتعبیر دیگر، اگر دو ذات واقعاً دو تا باشند، باید بتوان در مقام تحلیل، چیزی که میان

آنها مشترک است را از چیزی که متمیز است، جدا کرد و این یعنی خروج از بساطت محض. نتیجه اینکه فرض دو واجب بسیط متمایز، بنحوی به ترکیب، امکان و نیاز باز میگردد و ازاینرو، ممتنع است (ابن سینا، ۱۳۷۶: ۵۶؛ همو، ۱۳۸۱: ۲۷۲؛ همو، ۱۳۷۹: ۵۵۰).

بنابراین، برهان بساطت از برهان تمانع عمیقتر است، زیرا بجای تکیه بر تعارض در افعال، ذات واجب را موضوع تحلیل قرار میدهد و میکوشد نشان دهد که کثرت واجب، در سطح ذات، بطور ذاتی ممتنع است. اما باید توجه داشت که این برهان تمایزاتی را هدف میگیرد که در آنها نوعی «مابه‌الامتیاز» قابل تحلیل، مفروض است؛ یعنی یا جزء زائد بر ذات، یا حیثیتی که بتوان آن را در تحلیل عقلانی، در کنار امر مشترک قرار داد. حال، اگر مستشکل تمایز را بگونه‌یی صورتبندی کند که نه در قالب جزء زائد و حیث متمیز، بلکه تنها در قالب «شدت و ضعف» خود حقیقت بسیط باشد، برهان بساطت بدون تکمیل هستی‌شناختی، بتهنایی قادر به ابطال آن نخواهد بود.

۳-۱. اشکال «دو واجب‌الوجود متفاضل» و

گذار به چارچوب صدرایی

اشکال «دو واجب‌الوجود متفاضل» که ملاصدرا آن را نقل و تحلیل کرده، درست در

فصل
در
تمایز

همین نقطه رخ مینماید و حدّ دلالت براهین کلاسیک را روشن میسازد. صورت مسئله چنین است: چرا نتوان فرض کرد دو موجود ازلی و ضروری وجود داشته باشند که هر دو واجب‌الوجود بالذاتند، اما یکی از حیث ذات بسیط خود، کاملتر و شدیدتر در مرتبه وجود باشد و دیگری، ضعیفتر و ناقصتر؟

این تقریر بر چند پیش‌فرض استوار است: ۱. هر دو موجود، واجب‌الوجود بالذات و ازلیند؛ یعنی امکان و معلولیت پیشینی درباره هیچیک پذیرفته نمیشود. ۲. تمایز میان آندو به «امر زائد بر ذات» یا «حیثیت ممیز» باز نمیگردد، بلکه فقط در «شدت و ضعف» خود حقیقت بسیط وجود تصویر میشود؛ تفاوت، عین ذات هر یک است نه چیزی عارض بر آن. ۳. نسبت دو موجود، بجای آنکه نسبتی عرضی و متزاحم باشد، میتواند نسبتی طولی فرض شود؛ بدین معنا که اراده و تأثیر موجود ناقصتر تابع اراده و تأثیر موجود کاملتر باشد و هیچ تزاحم و تمناعی میان آنها رخ ندهد.

با این مفروضات، اشکال متفاضلین از قلمرو هر دو برهان خارج میشود. برهان تمناع -چنانکه گذشت- ناظر به دو اله متکافئ و مستقل در تدبیر است، جایی که تساوی نسبت دو فاعل به مقدور واحد و امکان تعارض اراده‌ها مفروض باشد. اما در فرض تفاضل، دو

واجب در طول یکدیگر تصور میشوند؛ اراده و فعل واجب اضغف از آغاز تابع اراده واجب اشدّ است و استقلال عرضی و تزاحم در کار نیست؛ در نتیجه، مقدمات برهان تمناع تحقق نمی‌یابد و استدلال اساساً جاری نمیشود. بتعبیر دیگر، این برهان تنها عدم امکان دو فاعل مستقل همعرض را نشان میدهد، نه نفی هر نوع تکثر در ساحت واجب، حتی اگر طولی و متفاضل باشد.

از سوی دیگر، برهان بساطت ابن سینا نیز در برابر این اشکال، در نقطه‌یی معین متوقف میشود. این برهان تمایز دو واجب را تنها آنگاه محال میداند که بنوعی ترکیب -اعم از خارجی یا تحلیلی- بینجامد؛ یعنی جایی که تمایز به «امر زائد بر ذات» یا «حیثیت ممیز» بازگردد. حال آنکه در تقریر تفاضل، تمایز نه از سنخ جزء زائد یا حیثیت افزوده، بلکه به خود «مرتبه تحقق وجود» نسبت داده میشود: هر دو، حقیقت بسیط و عین وجودند، اما یکی شدیدتر و دیگری ضعیفتر است. پس تا وقتی نشان داده نشود که «نقص وجودی» ملازم امکان و معلولیت است، برهان بساطت در چارچوب مشائی، بتنهایی برای ردّ فرض «مرتبه‌یی ضعیفتر اما واجب‌بالذات» کافی نیست. بدینسان، وجه ناتوانی مشترک دو برهان روشن میشود. برهان تمناع، تعدد فاعلان مستقل

عرضی متزاحم را نفی میکند و برهان بساطت، تعددی را که بر کثرت حیثی و ترکیب در ذات بنا شده باشد. اما هیچیک تا آن سطح تحلیلی پیش نمیروند که در آن، «هر قصور وجودی» عین فقر و امکان و احتیاج دانسته شود. اشکال متفاضلین دقیقاً بر همین نقطه انگشت میگذارد و میپرسد: آیا میتوان مرتبه‌یی از وجود را هرچند ضعیفتر- واجب‌الوجود بالذات شمرد؟ پاسخ منفی، جز با نشان‌دادن ملازمه تحلیلی «قصور وجودی» با «فقر، امکان و معلولیت» بدست نمی‌آید.

اینجاست که ضرورت گذار به چارچوبی هستی‌شناختی آشکار میشود؛ چارچوبی که نسبت «وجود»، «کمال»، «نقص» و «علیت» را چنان تبیین کند که هرگونه ضعف و محدودیت در مرتبه وجود، عین ربط و فقر و معلولیت باشد. حکمت متعالیه ملاصدرا با مبانی «اصالت وجود»، «تشکیک وجود» و قاعده «القصور یستلزم المعلولیه»- همین افق را می‌گشاید. در این نظام، شدت و ضعف وجود فقط تفاوتی اعتباری یا کمی در یک مفهوم نیست، بلکه بیانگر نسبت حقیقی واجب و ممکن است؛ بدین معنا که هر مرتبه ضعیفتر، باعتبار همین قصور، همان ممکن‌الوجود و معلول مرتبه اشد است. از اینرو، اشکال «دو واجب‌الوجود متفاضل» به سطحی منتقل میشود که در آن، خود تصور «واجبی

ضعیفتر» مشتمل بر تناقض درونی است؛ و این همان چیزی است که براهین متکلمان و فلاسفه مشاء، بدون اتکا به مبانی هستی‌شناختی صدرایی، بروشنی نشان نمیدادند.

۲. مبانی هستی‌شناختی و تحلیل پاسخ ملاصدرا

پاسخ صدر‌المآلهین به اشکال «تفاضل»، تنها در پرتو نظام هستی‌شناختی او قابل فهم و ارزیابی است. این نظام بر سه ستون بنیادین استوار است: اصالت وجود، تشکیک وجود و قاعده قصور و معلولیت. اما پاسخ ملاصدرا به یک بیان نظری کلی محدود نمیشود؛ او با بکارگیری این مبانی، بطور مستقیم بسراغ تقریر اشکال رفته و با تحلیل گام‌بگام، آن را در هم میشکند. بنابراین، برای درک کامل استدلال صدر‌المآلهین، باید مبانی فلسفی وی، شیوه تحلیل متن و نیز بازسازی منطقی برهان را کنار هم دید. این بخش با این نگاه دوگانه تنظیم شده است: ابتدا مرور اصول هستی‌شناختی حکمت متعالیه و سپس شرح دقیق پاسخ ملاصدرا و صورتبندی منطقی آن.

۲-۱. اصول بنیادین هستی‌شناختی حکمت

متعالیه

الف) اصل اصالت وجود: ملاصدرا با پذیرش و تثبیت اصل «اصالت وجود»، انقلابی

آرام اما ریشه‌یی و بنیادین در فلسفه اسلامی ایجاد کرد. طبق این اصل، آنچه در خارج تحقق دارد، «وجود» است و ماهیات فقط اعتباراتی ذهنند که از حدود وجود انتزاع میشوند (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۷: ۳/ ۹۶). ماهیت «آب»، ماهیت «انسان» یا «نور» در جهان خارج، بخودی خود موجود نیستند، بلکه وجود عینی فرد خاص است که موضوع آثار و احکام واقع میشود؛ بزبان ملاصدرا، «الوجود حقيقة بسيطة عينية» (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۷۸).

ب) تشکیک وجود: اصالت وجود خودبخود مستلزم پذیرش اشتراک و تشکیک در حقیقت وجود است. صدرالمألهین در این میان، تشکیک خاصی را میپذیرد؛ بدین معنا که وجود، حقیقتی واحد و مشترک است که به حمل تشکیکی، بر مصادیق خود صدق میکند. البته مراتب وجود، بر اساس کمال و نقص، متفاوتند: وجود در واجب تعالی نامتناهی و نامحدود است و در ممکنات محدود و مقید (همان: ۲۶۰).

ج) پیوند این دو اصل با مسئله تفاضل: اگر موجودات در یک حقیقت عینی واحد، یعنی «وجود» شریکند، پس هر گونه تمایز باید در شدت و ضعف همین حقیقت واحد باشد، نه در یک امر دیگر. اینجا بحث «واجب کاملتر» و «واجب ناقصتر»، دیگر محدود به مقایسه دو ذات

کاملاً بی‌ارتباط نیست، بلکه به مقایسه دو مرتبه شدت از یک حقیقت واحد باز میگردد. تشکیک، امکان طرح «شدیدتر» و «ضعیفتر» را فراهم میکند. همینجا این پرسش ایجاد میشود: آیا ممکن است دو موجود واجب داشت که یکی شدیدتر و دیگری ضعیفتر باشد؟ پاسخ ملاصدرا از طریق قاعده بعدی روشن میشود.

۲-۲. قاعده «القصور يستلزم المعلولية» و تمثیل خط

این قاعده قلب پاسخ ملاصدراست. «قصور» در اصطلاح وی بمعنای محرومیت از مرتبه‌یی از کمال وجودی است و تصریح میکند که قصور، امری عدمی است؛ یعنی بیانگر نبود چیزی است، نه وجود چیزی. از اینرو، قصور نمیتواند ذاتی یک موجود بمعنای حقیقی باشد، زیرا ذات شیء نمیتواند مستلزم نبود خودش باشد؛ «الشیء لا يستلزم عدمه» (همو، ۱۳۸۱: ۵۵).

اکنون، اگر وجود، شدیدتر و کاملتر هم میتواند باشد، و موجودی فاقد آن شدت است، این محدودیت و فقدان باید از عاملی بیرون از ذات او آمده باشد، یعنی از «علت محدده» (همانجا). هر وجودی که نیازمند علت است، ممکن‌الوجود خواهد بود، نه واجب‌الوجود؛ «فیلزم إمكان شیء من الواجب و هو ینافی الوجوب الذاتي» (همان: ۱۱۲).

برای تفهیم این قاعده، صدرالمتألهین مثال دو خط را بکار میگیرد: خطی که بلندتر است، کمال و امتداد بیشترش را از ذات «خط بودن» دارد، اما کوتاهتر بودن خط دیگر، نه از ذات «خط بودن» که از فقدان مرتبه‌یی از آن ناشی میشود. این فقدان محتاج عامل خارجی است؛ همانگونه که هر تحدید و تقیید، محتاج محدودکننده است (همان: ۵۵).

۲-۳. صورتبندی گام‌بگام استدلال صدرایی

برای رفع ابهام در محل نزاع، باید تصریح کرد که اشکال «واجبین متفاضلین» ناظر به فرض دو واجب‌الوجود بالذات است که تمایزشان نه از سنخ جزء زائد و ترکیب، نه اختلاف ماهوی، و نه تزامم اراده‌هاست، بلکه تمایز آندو فقط در شدت و ضعف نفس حقیقت وجود (تفاضل تشکیکی غیرترکیبی) فرض میشود. پاسخ ملاصدرا دقیقاً بر این نقطه استوار است که آیا «ضعف/قصور وجودی» با «وجوب بالذات» قابل جمع است یا خیر؟

الف) مقدمات تصویری

۱. واجب‌الوجود بالذات موجودی است که وجود او از ذات اوست و هیچ نحو وابستگی علی و نیاز در او راه ندارد.

۲. تفاضل تشکیکی یعنی اختلاف دو مصداق در مرتبه شدت و ضعف یک حقیقت واحد، نه اختلاف در اصل حقیقت.

۳. قصور در این بحث بمعنای «فاقد بودن مرتبه‌یی از کمال وجودی» است (کمتر بودن از حیث شدت وجود)، نه یک وصف ایجابی مستقل.

۴. علت محدده علتی است که حد و میزان یک وجود متناهی را تعیین میکند؛ بنابراین، نیاز به علت محدده، نشانه‌یی از معلولیت و فقر وجودی است.

ب) مقدمات تصدیقی

۱. بر اساس اصالت وجود، آنچه در خارج منشأ آثار است، «وجود» است و ماهیتها اعتبارات حدود وجودند؛ ازاینرو تمایز واقعی در نهایت به تمایز در مراتب وجود باز میگردد.

۲. بر اساس تشکیک وجود، مراتب وجود میتوانند اشد و اضعف باشند؛ و مرتبه اضعف نسبت به مرتبه اشد، متضمن قصور است.

۳. قصور، به تحلیل صدرایی، از سنخ عدم کمال است؛ یعنی «نبود مرتبه‌یی از وجود شدیدتر»، نه یک امر وجودی قائم بخود.

۴. ذات شیء بما هو هو مستلزم «عدم خود/کمال خود» نیست؛ «الشیء لا یستلزم عدمه». پس

فقدان کمال نمیتواند «اقتضای ذاتی وجود بما هو وجود» باشد.

۵. هر قصور و تحدّد وجودی‌یی که اقتضای ذات وجود نباشد، مستلزم ارجاع به غیر و در نتیجه معلولیت است؛ این مضمون قاعده «القصور یستلزم المعلولیه» است.

۶. معلولیت با وجوب بالذات ناسازگار است، زیرا معلول نیازمند غیر است و این عین امکان و فقر است.

ج) تقریر برهان

۱. فرض میکنیم دو واجب‌الوجود بالذات «الف» و «ب» وجود دارند و «الف» اشدّ وجوداً و کاملتر از «ب» است؛ تمایز آنها نیز صرفاً تشکیکی و غیرترکیبی است (فرض اشکال).

۲. لازمه اضعف بودن «ب» آن است که نسبت به «الف» دارای قصور وجودی باشد (بر اساس مقدمه تصدیقی ۲).

۳. قصور «ب» یعنی فقدان مرتبه‌یی از کمال وجودی، نه یک امر وجودی مستقل (بر پایه مقدمه تصدیقی ۳).

۴. فقدان کمال نمیتواند مقتضای ذات واجب بما هو واجب باشد، زیرا ذات شیء بالذات عدم کمال خود را اقتضا نمیکند (بر مبنای مقدمه تصدیقی ۴).

۵. پس تحدّد و قصور «ب» باید به غیر مستند باشد؛ یعنی «ب» از حیث حدّ و مرتبه وجودیش، نیازمند علت محدّد و بنابرین، معلول است (بر پایه مقدمه تصدیقی ۵).

۶. اما واجب‌الوجود بالذات معلول نیست (بر اساس مقدمه تصدیقی ۶). پس فرض «واجب اضعف/ناقص» به تناقض می‌انجامد.

نتیجه: «دو واجب‌الوجود متفاضل» محال است، زیرا تفاضل تشکیکی مستلزم قصور است و قصور مستلزم معلولیت؛ و معلولیت با وجوب بالذات جمع نمیشود.

بدیهی است که قوت این تقریر در گرو پذیرش مبانی صدرایی اصالت وجود، تشکیک و تحلیل قصور است؛ ارزیابی این مبانی و حدود دلالت برهان در ادامه خواهد آمد.

۴-۲. جمعبندی: زنجیره استدلال و نسبت آن با مبانی

بر اساس صورتبندی فوق، محل نزاع در این برهان، نه صرف امکان تشکیک، بلکه ملازمه «قصور وجودی» با «معلولیت» و ناسازگاری معلولیت با «وجوب بالذات» است. وقتی اصول سه‌گانه هستی‌شناختی (اصالت وجود، تشکیک وجود، قاعده قصور) را در کنار تحلیل متن و بازسازی منطقی قرار دهیم، زنجیره فکری ملاصدرا بوضوح نمایان میشود:

۱. اصالت وجود ← همه کثرات، مراتب یک حقیقتند.

۲. تشکیک وجود ← تمایز قابل تصور فقط در شدت و ضعف وجودی است.

۳. قاعده قصور ← ضعف، امر عدمی و ناشی از علت است.

۴. معلول ← علت‌پذیری با وجوب وجود ناسازگار است.

۵. نتیجه ← واجب مرتبه ناقص ممکن نیست، پس تعدد واجب (ولو متفاضل) باطل است.

با این مبانی، صدرالمتألهین بدون نیاز به مفروضات براهین تمانع یا بساطت مشائی، بطور مستقیم به قلب استدلال مستشکل وارد میشود و آن را از بنیان رد میکند. برهان او برهانی مفهومی نیست، بلکه برهانی هستی‌شناختی است که قوت آن در گرو پذیرش نظام فلسفی حکمت متعالیه است. این برهان نشان میدهد که حتی اگر فرض کنیم تمایز دو واجب تنها در شدت و ضعف وجودی است، باز هم این فرض به تناقض می‌انجامد، زیرا هر نقصی در حقیقت بسیط وجود، مستلزم معلولیت و در نتیجه، نفی وجوب ذاتی است. بدینسان، ملاصدرا تقریری عمیقتر و استوارتر از وحدانیت واجب‌الوجود ارائه میدهد که هم از حیث مبنایی و هم از وجه استدلالی، گامی فراتر از براهین پیشین محسوب میشود.

۳. ارزیابی مبانی تصویری و تصدیقی برهان ملاصدرا

برهان صدرالمتألهین در رد تعدد واجب‌الوجود، چنانکه در بخش پیشین تبیین شد، بر سه اصل اساسی حکمت متعالیه استوار است؛ اصالت وجود، تشکیک وجود و قاعده «القصور یستلزم المعلولیه». این اصول، نه تنها سازنده ساختار درونی استدلالند، بلکه زمینه تصویری و تصدیقی لازم را برای فهم آن فراهم می‌آورند. در این بخش، ابتدا امتیازات و نقاط قوت این برهان را برمی‌شمریم، سپس پیش‌فرضهای بنیادین و محدودیتهای آن را با دقت تحلیل میکنیم و در پایان، جایگاه آن را در سنت فلسفی اسلامی و نسبتش با دیگر دیدگاهها می‌سنجیم.

۳-۱. نقاط قوت و امتیازات برهان

قدرت و امتیاز برهان ملاصدرا در نفی تعدد واجب‌الوجود را میتوان در سه محور اساسی خلاصه کرد:

۱. هستی‌شناختی محض بودن برهان: برخلاف برهان تمانع که بر صفات فعلیه‌یی چون اراده و علم، و نیز بر فروضی جدلی و مناقشه‌پذیر تکیه دارد، استدلال ملاصدرا یکسره در ساحت هستی‌شناسی محض صورتبندی میشود. در این برهان، نه نسبت میان افعال، بلکه حقیقت

وجود و نسبت آن با عدم مورد تحلیل قرار میگیرد. در این برهان، محور استدلال از سنجش نسبت افعال الهی به تحلیل خود وجود و نسبت آن با عدم و فقر وجودی ارتقا می یابد. همین ویژگی سبب میشود برهان از اشکالات مربوط به تعارض یا تبیین صفات الهی مصون بماند و بعنوان دلیلی ذاتی، بنیادین و مستقل از مفروضات کلامی تثبیت گردد.

۲. ابطال اشکال از درون فرض مستشکل:

امتیاز مهم دیگر این برهان آن است که ملاصدرا بجای انکار پیشینی فرض مستشکل، آن را مفروض میگیرد و از دل همان فرض، ناسازگاری درونیش را آشکار میسازد. او میپذیرد که دو واجب مفروض میتوانند در شدت و ضعف وجودی متفاوت باشند، اما نشان میدهد که همین تفاوت، بمعنای وجود مرتبه‌یی از قصور در یکی از آندو است. از آنجا که قصور بنا بر تحلیل صدرایی، امری عدمی و مستلزم معلولیت است، واجب ناقص مفروض، بناچار از دایره وجوب بالذات خارج میشود. بدین ترتیب، فرض خلف بدون نیاز به مقدمات بیرونی، خودبخود به تناقض می انجامد.

۳. امتداد برهان از تفاضل به نفی مطلق

تعدد: برهان ملاصدرا تنها پاسخی به اشکال «دو واجب الوجود متفاضل» نیست، بلکه میتواند هرگونه فرض تعدد در ساحت واجب الوجود را

از بنیان نفی کند. حتی فرض دو واجب متساوی نیز به این دلیل که هر یک فاقد تعین و تشخص دیگری است، مستلزم نوعی فقدان و محدودیت خواهد بود. این فقدان، بر اساس تحلیل هستی‌شناختی صدر المتألهین، نشانه فقر وجودی و معلولیت است؛ امری که با وجوب وجود بالذات ناسازگار است. بهمین دلیل، برهان ملاصدرا همزمان هم پاسخی به یک اشکال خاص و دقیق است و هم تقریری مستقل و عام از توحید ذاتی واجب الوجود بدست میدهد.

۳-۲. پیش فرضهای بنیادین و چالشهای

پذیرش برهان

هرچند استحکام درونی برهان ملاصدرا ستودنی است، ولی این استحکام در گرو پذیرش مجموعه‌یی از مبانی تصویری و تصدیقی است که خود، نیازمند دفاع فلسفی مستقلند. درواقع، قدرت برهان، همزمان پاشنه آشیل آن نیز هست. برای کسی که این مبانی را نپذیرد، استدلال قانع کننده نخواهد بود. مهمترین این پیش فرضها عبارتند از:

۱. اصالت و تشکیک وجود: تمام استدلال بر

این فرض استوار است که «وجود» حقیقتی واحد، مشکک و دارای مراتب شدت و ضعف است. فیلسوفی که قائل به اصالت ماهیت باشد

یا کثرت وجودات را تبیینی (نه تشکیکی) بداند، از همان آغاز مسیر خود را از ملاصدرا جدا میکند. از منظر چنین دیدگاهی، دو واجب میتوانند دو ماهیت متباین بالذات باشند که هر دو بالضروره موجودند؛ در این صورت، مفهوم «قصور»، بمعنای فقدان مرتبه‌یی از کمال وجودی، بکلی غیرقابل طرح است.

۲. تحلیل «قصور» بمثابه امری عدمی: صدرالمتألهین «قصور» را فقدان مرتبه‌یی از کمال تعریف میکند و آن را امری عدمی میداند. اما منتقد میتواند پرسد: آیا هر محدودیت و تناهی لزوماً فقدان است؟ از نگاهی دیگر، محدودیت عین «تعیّن» و تشخیص موجود است نه امری سلبی. اینکه یک موجود «الف» است نه «ب»، بخشی از هویت ایجابی اوست و بخودی‌خود نیازمند علتی خارج از ذات نیست.

پاسخ صاحب حکمت متعالیه در اینجا بازگشتی عمیق به اصل اصالت وجود است: آنچه منتقد بعنوان «تعیّن ایجابی» میشناسد، درواقع همان «ماهیات» است که حدود وجود را مشخص میکنند. ماهیت، فی‌نفسه هیچ بهره‌یی از وجود ندارد و امری اعتباری است؛ بنابراین نمیتواند منشأ امری وجودی و ایجابی باشد. هر تعین و تناهی‌یی، در تحلیل نهایی، نشانه فقر و نیازمندی به علتی است که آن حد را وضع کرده است («عله محدّده»). از اینرو، تناهی، هرچند در سطح ماهوی ایجابی بنظر میرسد، در ساحت

هستی‌شناختی، به امری عدمی (عدم مراتب بالاتر وجود) و درنتیجه به معلولیت بازمیگردد. این تحلیل، هرچند از منظر نظام صدرا بی بسیار قدرتمند است، اما خود، به دفاع فلسفی مستقل نیاز دارد و نمیتوان آن را یک اصل بدیهی قلمداد کرد.

۳. تسری قاعده «القصور یستلزم المعلولیه» به ساحت واجب‌الوجود: حتی اگر بپذیریم که در عالم ممکنات هر قصور و محدودیتی دالّ بر معلولیت است، آیا میتوان این قاعده را به واجب‌الوجود نیز تسری داد؟ منتقد ممکن است ادعا کند که این قاعده تنها در چارچوب نظام علّی ممکنات صادق است و ساحت وجوب، احکام خاص خود را دارد. برای مثال، محقق دوانی در بحث اصالت وجود، میان واجب و ممکن تفکیک قائل شده و برای واجب، اصالت وجود و برای ممکن، اعتباریت ماهیت را پذیرفته است (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱/ ۵۱).

پاسخ ملاصدرا آن است که قاعده مذکور یک قانون عقلی مطلق و فراگیر است و به قلمروی خاص محدود نمیشود. با این حال، این دفاع نشان میدهد که پذیرش برهان در گرو قبول یکپارچگی قوانین عقلی در سراسر عوالم وجود است و این خود محل مناقشه فلسفی است.

۳-۳. تحلیل تطبیقی و جایگاه برهان در سنت فلسفی

برهان صدرالمতألهین را میتوان در دو محور مقایسه‌ی بررسی کرد: نخست، نسبت آن با دیگر براهین توحید در سنت اسلامی؛ دوم، نسبت آن با برخی جریانهای فکری هم‌افق، بویژه عرفان نظری و خوانشهای پساصدرایی.

الف) مقایسه با براهین پیشین: این برهان از حیث هستی‌شناختی بودن، بر برهان تمانع که متکی بر صفات فعلیه است برتری دارد. همچنین، برخلاف برهان وحدت از راه بساطت ابن‌سینا که ناظر به نفی ترکیب در واجب است، توانایی تحلیل تمایزات غیرترکیبی (تفاضل) را داراست. بعبارت دیگر، ملاصدرا با تکیه بر تشکیک وجود، پاسخی برای اشکالی یافته که برهان سینوی از پاسخ به آن ناتوان است.

ب) هم‌افقی با عرفان نظری: تحلیل ملاصدرا از وحدت وجود و تشکیک مراتب، هم‌افقی آشکاری با دیدگاه ابن‌عربی و پیروان مکتب وحدت وجود دارد. هر دو جریان حقیقت وجود را واحد و مراتب آن را ظهورات متفاوت آن حقیقت میدانند؛ با این تفاوت که ملاصدرا این مراتب را در چارچوب یک نظام علی فلسفی صورتبندی میکند، درحالی‌که عرفا

بر جنبه شهودی و تجلیاتی آن تأکید دارند. این هم‌افقی بیانگر آن است که برهان صدرالمتألهین تنها در محدوده فلسفه مشاء محصور نمانده، بلکه توانسته است از ذخایر فکری عرفان اسلامی نیز بهره‌برد.

ج) نقدها و تکمیل‌های پساصدرایی در تقریر برهان: برخی از شارحان حکمت متعالیه، از جمله علامه طباطبایی و آیت‌الله جوادی آملی، با تنقیح دقیقتر نسبت وجود و ماهیت، و نیز با تحلیل عمیقتر معنای «علت محدده»، کوشیده‌اند تقریر صدرایی این برهان را در برابر اشکالات تقویت و تبیین کنند. از سوی دیگر، در میان شارحان متأخر، مباحثی دقیق درباره دامنۀ شمول و امکان تسری قاعده «القصور یستلزم المعلولیه» به ساحت واجب‌الوجود مطرح شده است. افزون بر این، اختلاف‌نظرهایی درمورد نحوه تحلیل «ماهیت» و نقش آن در تحدید وجود مشاهده میشود؛ اختلافهایی که مجموع این گفتگوهای درون‌سستی را به نشانه‌ی روشن از زنده‌بودن و تأثیرگذاری این برهان در منظومه فکری فلسفه اسلامی مبدل می‌سازد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف بازخوانی و تحلیل عمیق پاسخ ملاصدرا به یکی از دقیقترین و چالش‌برانگیزترین اشکالات مطرح‌شده بر

توحید ذاتی واجب‌الوجود، یعنی اشکال «دو واجب‌الوجود متفاضل»، برشته تحریر درآمده است. اشکالی که با فرض تمایز غیرترکیبی و مبتنی بر شدت و ضعف وجودی، از تیررس براهین سنتی همچون برهان تمنع متکلمان و برهان وحدت از راه بساطت ابن‌سینا می‌گریزد. بررسیها نشان می‌دهد که پاسخ به این اشکال، نیازمند فراتر رفتن از استدلالهای مبتنی بر صفات فعلیه یا تحلیل ماهوی و ورود به یک نظام هستی‌شناختی نوین است؛ رسالتی که ملاصدرا در حکمت متعالیه آن را به انجام رساند.

دستاورد کلیدی مقاله حاضر آن است که پاسخ ملاصدرا، نه یک استدلال منفرد، بلکه میوه یک نظام فلسفی کامل است. او با اتکا بر سه اصل بنیادین خود یعنی «اصالت وجود»، «تشکیک وجود» و قاعده برآمده از آن -«القصور یستلزم المعلولیه»- توانست از درون خود فرض مستشکل، پاسخی قاطع استخراج کند. اصالت و تشکیک وجود به او این امکان را داد که فرض «تفاضل» (کاملتر و ناقصتر بودن) را در چارچوب یک حقیقت واحد وجودی بپذیرد و صورتبندی نماید. اما شاهبیت برهان او، تحلیل مفهوم «قصور» (نقص) بمثابة امری عدمی بود. از آنجا که ذات وجود نمیتواند بذاته مستلزم فقدان و عدم

کمال خود باشد، هر موجودی که متصف به قصور و تناهی است، ناگزیر باید این محدودیت را از علتی خارج از ذات خود دریافت کرده باشد. این استلزام میان «قصور» و «معلولیت»، هرگونه فرض «واجب‌الوجود ناقص» را به تناقضی آشکار بدل میکند، زیرا معلولیت با وجوب ذاتی ناسازگار است.

در تحلیل تطبیقی نیز مشخص شد که برهان ملاصدرا از جهاتی متعدد بر رویکردهای پیشین و مشابه برتری دارد. در برابر برهان تمنع، ذاتی و هستی‌شناختی است؛ در برابر برهان سینوی، توانایی تحلیل تمایزات غیرترکیبی را دارد.

با اینهمه، قوت این برهان، نقطه وابستگی آن نیز هست. پذیرش کامل استدلال صدرالمتألهین در گرو پذیرش جریان فلسفی او، بویژه اصالت و تشکیک وجود است. این مسئله نشان می‌دهد که مباحث عمیق مابعدالطبیعی، بیش از آنکه مجموعه‌یی از استدلالهای گسسته باشند، شبکه‌یی درهم‌تنیده از اصولی هستند که قوت هر جزء به انسجام کل نظام وابسته است و اینکه در نظام منسجم حکمت متعالیه، خداشناسی تافته‌یی جداافتاده نیست، بلکه نتیجه قهری هستی‌شناسی است.

این پژوهش ضمن روشن ساختن ابعاد این برهان، افقهای جدیدی را برای تحقیق می‌گشاید.

فصلنامه
فلسفه و
فکر

پیشنهاد میشود پژوهشهای آتی به موارد زیر
پردازند:

۱. تحلیل تطبیقی مفهوم «عدم»: بررسی
تطبیقی تحلیل ملاصدرا از «قصور» بمثابة امری
عدمی با دیدگاههای فلسفی دیگر که ممکن
است «تناهی» را امری ایجابی تلقی کنند.

۲. تاریخ تطور برهان: جستجو در آثار
فیلسوفانی متأخر مکتب صدرالمتألهین (از جمله
حکیم سبزواری و علامه طباطبایی) برای پیگیری
شرحها، نقدها و تکمله‌های احتمالی بر این
برهان خاص.

۳. پیوند با براهین صدیقین: بررسی نسبت
میان این برهان توحیدی با تقریرهای مختلف
«برهان صدیقین» در حکمت متعالیه و اینکه
چگونه این دو برهان یکدیگر را تقویت و تکمیل
میکند.

سرانجام، میتوان گفت ملاصدرا نه تنها به
اشکالی پیچیده پاسخ میگوید، بلکه برهانی بر
توحید اقامه میکند که بزیبایی کثرت را در عین
وحدت تحلیل کرده و در نهایت نشان میدهد که
در اوج قلّه هستی، جز برای «وجود صرف
نامتناهی» جایی نیست.

منابع

ابن سینا (۱۳۷۶) الإلهیات من کتاب الشفاء، تحقیق حسن
حسن‌زاده آملی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

----- (۱۳۷۹) النجاة، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه،
تهران: دانشگاه تهران.

----- (۱۳۸۱) الإشارات و التنبیها، تحقیق مجتبی
زارعی، قم: بوستان کتاب.

اشعری، ابوالحسن (۱۹۵۲م) اللمع فی الرد علی أهل الزيغ
و البدع، بیروت: مطبعة کاتولیکی.

ایجی، عضدالدین (۱۳۷۰) شرح المواقف، ج ۴، جزء ۸،
قم: شریف رضی.

تفتازانی، مسعودبن عمر (۱۴۰۹ق) شرح المقاصد، ج ۴،
بیروت: عالم الکتاب.

حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۸۷) شرح فارسی الأسفار
الأربعة، تصحیح محمدحسین نائینی، قم: دفتر
تبلیغات اسلامی.

درباز، عسگر (۱۳۸۵) «بررسی و تحلیل روایتهای کلامی
و فلسفی برهان تمانع»، پژوهشهای فلسفی کلامی،
شماره ۲۸، ص ۱۴۴-۱۱۹.

DOR: 20.1001.1.17354927.1385.8.28.6.0

طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۶) نهاية الحکمة،
بهمراه تعلیقات غلامرضا فیاضی، قم: مؤسسه امام
خمینی (ره).

----- (بی‌تا) المیزان فی تفسیر القرآن، قم: مؤسسه
اسلامی.

عصار، سیدمحمدکاظم (بی‌تا) مجموعه آثار، بکوشش
و تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی، تهران:
امیرکبیر.

قاضی عبدالجبار (۱۴۲۲ق) شرح الاصول الخمسة، بیروت:
دار الاحیاء التراث العربی.

ملاصدرا (۱۳۸۱) الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۶،
تصحیح و تحقیق احمد احمدی، تهران: بنیاد حکمت
اسلامی صدرا.

----- (۱۳۸۳) الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۱،
تصحیح و تحقیق غلامرضا اعوانی، تهران: بنیاد
حکمت اسلامی صدرا.

مشکوةالدينی، عبدالمحسن (۱۳۵۸) تمهید الاصول در علم
کلام اسلامی: شرح بخش نظری رساله «جمل العلم و
العمل»، تألیف علی بن حسین موسوی، شرح محمدبن
الحسن الطوسی، تهران: انجمن حکمت و فلسفه.
مطهری، مرتضی (بی تا) «مقدمه و پاوقی»، اصول فلسفه و
روش رئالیسم، ج ۵، قم: صدرا.